نگاهی حقوقی به پرونده قتل علی چراغی، راننده وانت ضایعاتی توسط نیروهای منتسب به شهرداری تهران

مرگ‌های خاکستری

بخشش یا قصاص، مسأله این است

شـــهروند حقوقی- وحیده کریمی| اواسط مرداد ســال ۹۳ بود که خبر تلخ قتل مردی در برابر چشمان فرزندش توسط ماموران شهرداری رسانه‌ای شد، واقعه‌ای تلخ از حقایق خاکستری ابرشهر تهران که توسط ماموران سد معبر شـــهرداری رخ داده بود. رفتار نامناسب ماموران سدمعبر شهرداری از یک‌سو و ضرب‌وشـــتم پدری تا حد مرگ در مقابل چشمان فرزندش از سویی دیگر سبب حساسیت افکار عمومی نسبت به این پرونده شد. با گذشت بیش از دوسال از رسیدگی قضائی حکم نهایی در مرحله اجرا قرار دارد. البته متهم اصلی پرونده در ابتدا از اتهام قتل عمد تبرئه شده بود که پس از نقض حکمش از سوی دیوانعالی کشور به قصاص محکوم شد و این بار حکم قصاصش به تأیید قضات دیوانعالی کشور رسیده است. این در حالی است که مامور سدمعبر شـــهرداری اتهام قتل عمد را انکار می‌کرد و مدعی بود کـــه علی چراغی زمانی که روی زمین افتاده با ضربه به سرش جان باخته است، ولی شواهد نشان می‌داد که او با ضربه‌ای به سر چراغی دست به چنین قتلی زده است. به هر حال حکم قطعی در مرحله اجرا قـــرار دارد و زمان برای قاتل چراغی به سرعت در حال سپری کردن اســـت. این که خانواده مقتول بخشـــش را انتخاب کنند یا قصـــاص را هنوز مشخص نیست. عده‌ای که طرفدار بخشش هستند معتقدند جبر اجتماعی و شرایط نامناسب اقتصادی و مشکلات و دغدغه‌های زندگی که در قاتل مقتول مشابه بوده می‌تواند عاملی برای بخشش مقتول باشد تا مرگی دیگر رقم نخورد، از سویی رسیدگی قضائی پایان یافته و قصاص حق خانواده مقتول اســـت مگر این که با رضایت قلبی خود بخواهند از این حق بگذرند.

«شـــهروند» در گفت‌وگو بـــا ارس زیـــد بهرامی، دانشجوی دکترای حقوق و وکیل دادگستری و ایوب میلکی وکیل دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه به نقد حقوقی و اجتماعی این پرونده پرداخته است.

ارس زید بهرامی، دانشجوی دکترای حقوق و وکیل دادگستری در گفت‌وگو با «شهروند» در نقد حقوقی پرونده قتل علی چراغی با نگاهـــی به قانون مجازات اسلامی گفت: قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ برای تعیین قتل عمدی چند ضابطه تعیین کرده که یکی انجام عملی است که نوعا موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌شود هر چند قاتل قصد ارتکاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود (بند ب ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی).

این حقوقدان در ادامه افزود: در نگاه نخست می‌توان به عمدی بودن قتل رأی داد، زیرا شواهد حاکی از تطابق موضوع با این ماده اســـت. در مقرره فوق، قانونگذار، قاضی را از احراز قصد قتل معاف داشته اما احراز امری را لازم دانســـته و آن لزوم احراز آگاهی قاتل بر نتیجه رفتار است. بهرامی با اشـــاره به اهمیت داشتن قصد قبلی برای انجام قتل، توضیح داد: در جرایم عمدی، به‌طور کلی بزهکار یا قصد بر انجام رفتار را دارد یا علم به نتیجه دارد و در صورت احراز هریک از آنها حسب مورد جرم می‌تواند عمدی باشـــد. بهرامی با تشریح ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی گفت: قانونگذار در بند «ب» ماده ۲۹۰ برخلاف بند «الف» آن‌که داشتن قصد قتل را مهم دانسته است، انجام رفتاری را ملاک دانسته که از آن نتیجه مجرمانه حاصل می‌شود و قاتل بر حصول آن نتیجه یقین دارد. از سوی دیگر با عنایت به تبصره یک ماده ۲۹۰ دو مورد دیگر نیز قابل بحث است. این وکیل دادگستری در ادامه خاطرنشان کرد: یک لزوم اثبات عدم آگاهی و توجه مرتکب به نتیجه عمل (علم نداشتن به نتیجه) و دو لزوم اثبات آگاهی مرتکب بر حساسیت موضع آسیب با این توضیح که اگر جنایتی واقع شود که مشمول بند ماده ۲۹۰ باشد باید اثبات شود که قاتل نتیجه را پیش‌بینی می‌کرده و علم به حصول نتیجه داشـــته است و اگر علت فوت برخورد ضربه با موضع حســـاس باشـــد و این محل آسیب شناخته شده نباشـــد علم و آگاهی مرتکب به حساسیت آن موضع اثبات شـــود، درغیر این‌صورت قتل عمدی نخواهد بود. (به‌عنوان مثال اگر کســـی ضربه‌ای به عضو شـــخص دیگری وارد آورد و در عرف محل اصابت آن ضربه حساس و کشنده نباشد و عموم مردم از حساسیت بالای آن عضو اطلاع نداشته باشند، ایراد ضربه‌زدن به آن اگر منتهی به مرگ شـــود قتل عمدی نخواهد بود مگر آن که اثبات شود که ضارب از حساسیت بالای آن موضع اطلاع داشته است).

بهرامی در پاســـخ به این سوال که پرونده قتل علی چراغی با این توضیحات در چه شـــرایط حقوقی قرار دارد، توضیح داد: حال با عنایـــت به این که در پرونده موضوع بحث، ضارب بر حســـب اقرار خود با مشت به سر مرحوم چراغی ضربه‌ای وارد کرده است (هرچند برخی مدعی ایراد ضربه با پنجه‌بوکس هستند) باید عناصری مورد بحث و مداقـــه قرار گیرد: یکی تفاوت شرایط جسمانی ضارب و متوفی است که در صورت ضعف مشهود جســـمانی متوفی، کفه ترازو به سمت قتل عمدی سنگین‌تر خواهد شـــد (نوعا کشندگی عمل). وی ادامه داد: مورد بعدی، ابزار مورد اســـتفاده است که اگر ضارب صرفا با دست ضربه‌ای وارد کرده باشـــد با حالتی که با پنجه‌بوکس ضربه زده است نیز تفاوت وجود دارد. مورد سوم بحث محل اصابت ضربه است که طبیعتا برخی قسمت‌های سر نسبت به برخی قسمت‌های دیگر کمتر آسیب‌پذیر است. بهرامی به چهارمین مورد اشـــاره کرد و گفت: شرایط و اوضاع و احوال بزه‌دیده است که توان جسمانی وی تا چه حد بوده و ضربه ضارب نســـبت به هر انســـان دیگری آیا کشنده بوده است یا خیر؟ با توجه به مقدمات مذکور باید گفت در صورتی که ضارب به نتیجه رفتار خود که همانا مرگ است، عالم بوده، لذا قتل عمدی است اما در صورتی که این آگاهی به اثبات نرسد، عمدی بودن قتل ولو با اســـتفاده از پنجه‌بوکس محل شبهه است و اگر علت فوت نیز حساسیت بالای موضع آسیب باشد باید بین دو فرض تفکیک قایل شد، یکی حساسیت عام که همه از آن مطلع هستند و دیگری حساسیت خاص که به تجویز تبصره یک ماده ۲۹۰ علم به حساسیت باید احراز شود.

نقش شهرداری در اینچنین حوادث و پیشگیری از آن

این حقوقدان در پاسخ به این سوال که مسئولیت شهرداری در این پرونده به چه صورت است و آیا باید درجهت جبران خســـارات برآید یا خیر؟ توضیح داد: شهرداری به‌عنوان نهاد متولی نظم شهری و با داشتن مجوز قانونی مبنی بر تشکیل ستاد رفع سد معبر، در راستای وظایف ذاتی خود اقدام به برقراری گشت‌های رفع سد معبر کرده است. او در ادامه با بیان این پرسش که اما ســـوال این کـــه، آیا افرادی کـــه در این زمینه آموزش‌دیده هستند، به کار گرفته می‌شوند یا خیر؟ تاکید کرد: صرف‌نظر از پاسخ به این سوال ذکر چند نکته اهمیت دارد: اولا شهرداری همچنان که وظیفه ایجاد نظم معابر را دارد طبیعتا وظیفه ســـامان‌دهی مشـــاغل را تا جایی که قانون آن را تعیین کرده است، دارد و می‌توانـــد در چارچوب قانون، به تنســـیق آنها بپردازد. ثانیا با عنایت به این که افرادی که به مشاغلی همچون خرید ضایعات، دستفروشـــی و... مشغولند، عموما افرادی ســـختی کشیده هســـتند که نیاز به همدردی بیشتری هم از جانب شهرداری و هم مردم دارند و نوع برخورد با ایشان باید بسیار محترمانه، در چارچوب روابط انسانی و به دور از توهین و اجبار باشد. ثالثا افرادی که در ستادهای رفع سدمعبر به کار گرفته می‌شوند لزوما باید افرادی آموزش‌دیده با دیدا جتماعی وسیع و سعه‌صدر باشند و از بکارگیری افرادی که فاقد صلاحیت عمومی هستند، شـــدیدا پرهیز شود. رابعا جهت جلوگیری از حوادث اینچنینی باید روابط بین شهرداری و نهادهای انتظامی افزایش یابد، زیرا تصور مردم از شـــهرداری با تصوری که از نیروهای انتظامی دارند متفاوت است و فرمانبری مردم از ضابطان بیش از نیروهای محترم شهرداری است. خامسا شهرداری باید در راستای وظایف محوله اقدامات آموزشی همگانی را اجرا کند، به‌نحوی که مردم بدون نیاز به الزام شهرداری وظایف خود را انجام دهند. راهکارهای اجمالی فوق و سایر راه‌هایی که قابل اجراست و باید با دیدگاه فنی و کارشناسی اعمال شوند، راهکارهایی برای پیشگیری و کاهش حوادث تلخی همچون موضوع مرحوم چراغی خواهد بود.

آیا ماموران ستاد سدمعبر ضابط محسوب می‌شوند؟

بهرامی در تشریح ضابط دادگستری به‌خصوص در پرونده‌های اینچنینی خاطرنشـــان کرد: طبق قانون آیین دادرســـی کیفری ضابطان دادگستری ماموارنی هســـتند کـــه تحت‌نظـــارت و تعلیمات دادســـتان و... به موجب قانون اقدام می‌کنند و به موجب ماده ۲۹ همـــان قانون ضابطان عام و خاص معین شـــده‌اند و شـــرایط ضابط‌بودن به صراحت در قانون تعیین شده اســـت و با توجه به مفاد ماده ۲۹ به بعد قانون آیین‌دادرسی کیفری مصوب ۹۲ ماموران ستاد سدمعبر ضابط محسوب نمی‌شوند و اگر چنانچه جرمی از جانب افراد سر بزند، حق ورود نخواهند داشـــت و بر فرض این‌که مرحوم چراغی مرتکب جرمی نیز شده باشد.

این وکیل دادگســـتری با تاکید بـــر این که این مأمـــوران حق دخالـــت نداشـــته‌اند، توضیح داد: به‌علاوه در پرونده مطروحه ســـوال این‌جاست که اولا اخذ مبلغ ۱۵۰هزار تومان برمبنای چه قانونی بوده است و ثانیا آیا عدم‌پرداخت آن جنبه مجرمانه داشته یا خیر؟ ثالثا توقیف مرحوم چراغی و الزام وی به همراهی آیا اصولا امری قانونی بوده یا نه؟ رابعا آیا اساسا مرحوم چراغی مرتکب سدمعبر شده است یا گشتن در سطح خیابان بدون ایجاد مزاحمت برای دیگران سدمعبر محســـوب می‌شود؟ زیرا سدمعبر عبارت است از بستن راه یا سخت‌کردن عبور مردم، حال معلوم نیست که آیا واقعا سد معبری رخ داده یا خیر و علت پافشاری مأموران بر همراهی مرحوم چراغی با ایشان چه بوده است؟

راهکارهای پیشنهادی

بهرامی در تشریح راهکارهای حقوقی برای رسیدن کاهش پرونده‌هایی از این دســـت و پیشـــگیری از جرایمی چون قتل یا زدوخورد ماموران شـــهرداری با مردم خاطرنشان کرد: به‌نظر می‌رسد صرف‌نظر از اتفاق حادث‌شده و برای پیشگیری از حوادث مشابه اولا باید امور راجع به سد معبر توسط ضابطان دادگستری یا تحت‌نظـــارت ضابطان انجام شـــود. ثانیا نیروهای ستادهای رفع سدمعبر آموزش‌های منظم مقطعی و مقدماتی را تحت‌نظارت مقامات قضائی آشنا با امور شـــهرداری دریافت کنند. ثالثا فرهنگ‌سازی لازم جهت انتقال مشاغل پرســـروصدا و زیان‌بار و موجد ســـدمعبر به مکان‌های معین انجـــام و صاحبان این مشاغل و مردم به آنها راهنمایی شوند.

شهرداری‌ها از کاربرد خشونت بپرهیزند

ایوب میلکی
وکیل دادگستری- عضو هیأت علمی دانشگاه

رواج پدیده شهرنشـــینی، همواره ملازمه مستقیمی با استقرار نظم عمومی و تأمین رفاه شهروندان ندارد، زیرا مهاجرت افراد بیکار و کم‌بضاعت به کلانشهرها معمولا به پیدایش و توسعه اختلافات طبقاتی، نارضایتـــی عمومی، زاغه‌نشـــینی، تعارضات فرهنگی، انحرافات اجتماعی و افزایش بزهکاری می‌انجامد. تحت‌تأثیر همین تحولات؛ گاهی تکرار و ترویج برخی رفتارهای به‌ظاهر ناخوشایند به سبک و شیوه عادی زندگی مردمان یک جامعه تبدیل می‌شود، به نحوی که با گذشت زمان نه‌تنها قبح آن از بین می‌رود، بلکه منجر به ایجاد حق مکتســـبه و انتظارات چندی برای مرتکبان آن عمل می‌شود که «سد معابر عمومی و دستفروشی خیابانی» از مصادیق چنین رفتارهایی هستند.

براســـاس مقررات جاری، گسترش و توســـعه معابر از وظایف شهرداری‌هاست و جلوگیری از ایجاد سد معبر نیز از تکالیف همین نهاد بوده و سد معابر عمومی برای کسب و سکونت، ممنوع است. در این راستا شهرداری‌ها موظف شـــده‌اند از معابر به‌عنوان ملک عمومی حفاظت کرده و آن را برای استفاده عموم آماده نگه‌داشته و از تجاوز به اماکن عمومی که حق طبیعی هر شـــهروندی است، جلوگیری کنند. مطابق یک نگرش ســـطحی و رایج، سد معبر یا مسدود کردن مسیر رفت‌وآمد در هر یک از معابر عمومی، اقدامی ضداجتماعی و مصداق بارز تجاوز به حقوق شـــهروندان محسوب می‌شود. این همان شـــیوه‌ای است که برخی معتقدند «گفتمان نئولیبرال» برای حل معضل بی‌ثباتی اجتماعی در میان اقشاری که از نظر اقتصادی به حاشـــیه رانده شـــده‌اند، در دستور کار قرار می‌دهد. براساس این رویکرد، نوسازی فضای شهری به نفع اقشار فرادست، خصوصی‌سازی خدمات عمومی، کاهش حمایت جمعی از طبقه کارگر از طریق حذف نظارت دولتی و افزایش تعداد شاغلان با دســـتمزدهای ناچیز و بی‌ثبات به اجرا گذاشته می‌شود تا آن‌جا که به‌گمان عده‌ای از صاحب‌نظـــران افزایش این روند ناعادلانه به بزهکاری ناشـــی از فقر و افزایش تعداد محکومان قضائی از میان طبقه فرودست منجر می‌شـــود اما متقابلا در برابر جرایمی مانند کلاهبـــرداری، اختلاس و ارتشـــا که طبقات فرادســـت مرتکب می‌شوند، بااغماض برخورد می‌شود.

اما با درک این واقعیت که وجود قانون برای یک جامعه، شـــرط لازم اما ناکافی است، مکانیســـم اجرای قانون اهمیت فراوانی دارد. وقتی تعریف روشن و شفافی از ســـازوکارهای اجرایی یک مصوبه قانونی وجود نداشته باشد، نهاد مجری یا اعمال‌کننده آن مصوبه دچار بی‌نظمی و ناهماهنگی شده و رسالت سازمانی و شیوه متعارف برخورد را گم می‌کند. نتیجه محتوم این نابسامانی؛ توسعه فرهنگ افراط و هرج‌ومـــرج خواهد بود تا آن‌جا که عـــده‌ای از ماموران آن سازمان به تفاسیر شـــخصی و فراقانونی از حدود و ثغور اختیارات قانونی خود پرداخته و اطلاق عبارات قانونی را مجوز توســـل به هر شیوه‌ای تلقی خواهند کرد.

غافل از این که کاربرد خشونت فیزیکی در برقراری نظم و انضباط شهری یا ســـاماندهی معابر، لزوما منجر به تضمین آسایش و رفاه شهروندان یک جامعه نخواهد شد. تاسف‌انگیز زمانی است که در این تراژدی، قهرمان نان‌آور (دستفروش) می‌میرد و این مرگ دلخراش، آشفتگی ذهنی و قضاوتی موهوم را در مخاطب ایجاد می‌کند؛ گویی انسان در دوراهی انتخاب حق و باطل، وامانده و به استیصالی عمیق گرفتار می‌شود. این همان پریشانی و گم‌گشتگی است که هم حس شـــفقت را بیدار می‌کند و هم حس وحشت و هراس را و ضرورتا نه خوب است و نه بد، بلکه مخلوطی از هر دو است. قهرمان تراژدی که بر اثر بازی سرنوشت به قربانی نگون‌بخت یک واقعه خشونت‌آمیز جنایی مبدل شده، ناگاه از اوج سعادت به ورطه شقاوت فرومی‌افتد و سوالی که به ذهن هر پرسشگر عادلی خطور می‌کند این است که آیا تغییر سرنوشت، نتیجه فعل سرزنش‌آمیزی است که از قهرمان سرزده است یا محصول نگاه طبقاتی و نگرش نئولیبرالیسمی است که با تســـاهل در مقابل فرادســـتان، نظام کنترل و سختگیری بر فرودستان را افزایش می‌دهد؟!

پیچیدگی زمانی مضاعف می‌شـــود که نگاه ما بـــه این پدیده فراگیر، تلفیقی از فرافکنی، حس ترحم و امتنان باشد. فرافکنی و دلیل‌تراشی از این منظر که ناظمان شهری، دفاع از حقوق عمومی شهروندان را وسیله توجیه سوءبرخورد و ضعف مدیریتی خویش نمایند. قدر متیقن؛ احساس ترحم و دلسوزی نسبت به سرنوشت غمبار قربانی جنایت نیز، نگرش انسانی و متفاوتی است که برخی مردم به این واقعه خواهند داشت؛ همان نگرشی که دستفروشی و سد معبر را زاییده فقر و بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی می‌داند و با او هم‌ذات‌پنداری می‌کند. نگاه توأم با امتنان نیز بخشی از این نگرش متعارض است؛ آن‌جا که کاسبان و شاغلان مورد حمایت دولت و شهرداری، خرده‌فروشی سیار را اقدامی مغایر با نظام عادلانه عرضه و تقاضای رسمی و عامل زیان‌دهی، فرار از مالیات، نابسامانی بازار و ورود لطمات جدی بر پیکر اقتصاد بیمار جامعه می‌دانند و از این حیث، اقدامات مدیران و مأموران شهری را در استقرار نظم معابر و اماکن و برخورد با دستفروشان، عامل پویایی و شکوفایی می‌پندارند.

اما ســـوال و ابهام اساســـی کماکان باقی می‌ماند و آن این که آیا هدف لزوما وســـیله را توجیه می‌کند و آیا راهکار مقابله با چنین پدیده‌ای، اعمال خشونت و درگیری فیزیکی مأموران با شهروندان کم‌بضاعت است؟ اشـــکال کار زمانی نمایان می‌شود که نگاه ما به چنین شهروندانی، یک نگاه توأم با احترام و کرامت انسانی نباشد، شغل آنها را کاذب دانسته و سیاست «نظم و ساماندهی شهری» را با سیاست «منازعه‌ورؤیارویی فیزیکی» بیامیزیم!!

بدون شـــک؛ اگر قرار باشد مدیریت شـــهری ورای چنین وقایع تأسف‌انگیزی صرفا به دنبال توجیه چرایی عملکرد نامطلوب چند مأمور خود برآید، از حریم اعتـــدال و انصاف خارج خواهد بود و این امر، فی‌نفسه کاشف از این واقعیت تلخ است که این مدیریت؛ اولا به فرآیند آموزش و مهارت‌آموزی بهینه کارکنان خود در برخورد و مواجهه شایسته با بی‌نظمی‌های محیط شهری توجه چندانی ندارد.

ثانیا رسالت قانونی خود را تا حدود زیادی به فراموشی سپرده و به جای اصلاح روش و شیوه برخورد، تلویحا نقش ضابطان دادگستری را برای مأموران خود تعریف و ایفا می‌کند و با قوای انتظامی همکاری چندانی ندارد، زیرا در هیچ‌یـــک از نصوص قانونی، اختیار یا مجوز درگیری فیزیکی با متجاوزان به فضاهای عمومی شـــهری برای مجموعه شهرداری پیش‌بینی نشده است.

ثالثا در ارایه برنامه و استراتژی عادلانه، مدون و هدفمند برای حل معضل دستفروشان و شاغلان، تنقیح و پاکسازی محیط شهری و گسترش فرهنگ مسئولیت‌پذیری و تعامل، ناتوان و عاجز نشان می‌دهد. در خاتمه، نگارنده متذکر می‌شـــود هرچند ســـد معابر عمومی، ذاتا رفتار ممدوح و پســـندیده‌ای محسوب نمی‌شود اما مقابله با این معضل پیچیده و فزاینده نمی‌تواند به تنهایی برعهده نهادی مانند شهرداری قرار گیرد، بلکه دولت و سایر نهادهای وابسته موظفند به ریشـــه‌یابی اجتماعی و فرهنگی این پدیده پرداخته و راهکارهای شایســـته و مناســـبی را برای حل مشکلات فراروی شهروندان ارایه کنند. بدیهی اســـت استعمال خشونت فیزیکی، هیچ کمکی به حل این مشکل نکرده و موجب نارضایتی و بدبینی مضاعف شهروندان به عملکرد نهادهای ذی‌ربط خواهد شد.

پرسش و پاسخ حقوقی

بدانیم

روزنامه شـــهروند با هدف بـــالا بردن دانش حقوقی خوانندگان در ستون «بدانیم» سوالات و پاسخ‌های متداول حقوقی و قضائی شهروندان را منتشر می‌کند.

در مواردی که خودرو یا موتورسیکلت واژگون می‌شود و راننده یا راکب فوت می‌کند و به هیچ کس دیگر خسارتی وارد نمی‌شود، در این مورد باید منع تعقیب صادر شود یا موقوفی تعقیب؟

در مواردی که خودرو یا موتورسیکلت واژگون شده و این امر منتهی به فوت رانندگان می‌شود، مرجع قضائی باید به لحاظ عدم وقوع جرم قرار منع تعقیب صادر کند.

پرونده‌ای پس از صـــدور رأی برائت در دادگاه بدوی جهت رسیدگی به دادگاه تجدیدنظر ارسال و نهایتا رأی برائت در مرجع تجدیدنظر تأیید شد و پس از آن به‌موجب قانون به تقاضای احد از طرفین، پرونده در شـــعبه‌ای از شعب تشخیص در حال رسیدگی است و شعبه محترم تشخیص طی نیابت قضائی از شعب بدوی صادرکننده رأی در تهران و اجازه رسیدگی ماهیتی و همچنین استقرار شعبه بدوی مجری نیابت در تهران، نیابت مذکور از شعبه تشخیص به شعبه بدوی چه وجهی دارد؟

نیابت شعبه تشـــخیص دیوان عالی کشور به دادگاه بدوی، به منظور انجام اقدامات لازم جهت معدنمودن پرونده برای صدور رأی بلاشـــکال است. زیرا مقررات مربوط به نیابت قضائی اختصاص بـــه مراجع قضائی خاصی ندارد و کلی است.

آیا در مرحله اجرای احـــکام، قاعده احضار و جلب باید رعایت شود یا بدون احضار به می‌توان محکوم‌علیه را جلب کرد؟ (در عمل رویه قضائی صدور برگ جلب است.)

در مرحله اجرای احکام بدوا برگ احضار فرســـتاده می‌شود و چنانچه محکوم‌علیه حاضر نشود، برگ جلب صادر می‌شود، زیرا موارد جلب بدوی منحصر است به مـــاده ۱۱۸ قانون آیین دادرســـی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفـــری و این موارد مربوط به مراحل تعقیب و دادرسی است.

آیا مأمور اجرای احکام حقوقی، جهت اجرای احکام بدون اجازه مقام قضائی، حق ورود به منزل را دارد یا خیر؟

براساس اصل حرمت منازل اشخاص مأمور اجرا بدون اجازه دادستانی، حق ورود به منزل را ندارد.

آیا دســـتور ضبط وثیقه از اختیـــارات خاص دادستان است یا قابل تفویض به دادیار آن نیز است؟

دســـتور اخذ وجه‌الکفاله و ضبط وثیقـــه از اختیارات شخص دادستان است و قابل تفویض به دادیار آن نیز است.

آیا پدر می‌تواند سند ملکی فرزند صغیرش را به‌عنوان وثیقه برای آزادی خودش معرفی کند؟

به وثیقه گذاردن سند ملکی فرزند صغیر توسط پدر او به منظور آزادی پدرش بلاشکال است.

در صورتی که کفیل نتواند مکفول خویش را در مهلت مقرر در دادگاه حاضر کند و پس از طی تشریفات قانونی دستور اخذ وجه‌الکفاله توسط رئیس حوزه قضائی صادر شـــود ولی از کفیل اموالی به دست نیاید، در همین حین کفیل نیز در اثر حادثه تصادف به قتل برسد، آیا دیه مقتول را می‌توان به‌عنوان وجه‌الکفاله اخذ کرد؟

در مواردی که دســـتور ضبط وجه‌الکفاله صادر شود و کفیل فاقد مال باشـــد و به قتل نیز برســـد، دریافت وجه‌الکفالـــه از دیه مربوط به کفیل مقتـــول از ورثه او بلاشکال اســـت. شایان ذکر اســـت در محل‌هایی که دادسرا تشکیل شده باشد، دستور ضبط وجه‌الکفاله با دادستان است.

در صورت نقض قرار صادره توســـط دادسرا از ناحیه دادگاه آیا پرونده در دادســـرا باید ثبت ارجاعی شود یا ثبت عرایض؟

اولا در مـــواردی که پرونده به منظور رســـیدگی به اعتراض شـــاکی به قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب صادره به دادگاه ارسال شـــده و دادگاه به لحاظ نقایص موجود در پرونده لازم دیده که آن را برای رفع نقص به دادسرا اعاده کند، نقض قرار صادره تا رفع نقص از پرونده صحیح نیست. ثانیا چنانچه شعبه مربوطه دادسرا پس از صدور قرار نهایی، پرونده را از آمار کسر کرده باشد، پس از اعاده آن به دادسرا معمولا آن را ثبت ارجاعی می‌کنند.

در خصوص محکوم علیهی که به اتهام ایراد ضرب و جرح عمدی با چاقو در بازداشت موقت اســـت، دادگاه جزایی باید پس از صدور حکم بدوی قرار بازداشت را نقض و تبدیل کند یا اجرای احکام باید تبدیل کند؟

در بزه جرح با چاقو که در مورد متهم قرار بازداشـــت موقت صادر می‌شود، تبدیل قرار مزبور (نه نقض قرار) پس از صدور حکم با دادگاه صادر کننده حکم اســـت و دایره اجرای احکام در این مورد تکلیفی ندارد.

نظر دیگر: فک قرار بازداشـــت موقت با شروع اجرای حکم حاصل می‌شود و نیاز به صدور قرار نیست.